

لباس ایزوله به تن دارد و بیماران بدحال مبتلا را جابه جایی کند. خودش یک بار مبتلا شده و همسر و فرزندش هم مبتلا شده‌اند. می‌گوید: واقعاً پوست مان کنده شده. نمی‌دانم روزی چند بار بیماران کرونایی را جابه جایی کنم از دستم در رفته. ۲۰ سال است جزو کادر درمان هستم اما چنین روزهایی را هیچ وقت تجربه نکرده بودم. ما از برج ۱۲ توی جریان کووید ۱۹ هستیم. واقعاً خسته شدیم. تمام انرژی مان را سرکار برای مریض می‌گذاریم و خستگی مان را می‌بریم خانه

«

جابه‌جا می‌کند، غذا دهانشان می‌گذارد. و بیشترین مرافده را با بیماران دارد. خودش یک بار مبتلا شده و همسر و فرزندش هم مبتلا شده‌اند: «واقعاً پوست مان کنده شده. نمی‌دانم روزی چند بار بیماران کرونایی را جابه‌جا می‌کنم از دستم در رفته. ۲۰ سال است جزو کادر درمان هستم اما چنین روزهایی را هیچ وقت تجربه نکرده بودم. ما از برج ۱۲ توی جریان کووید۱۹ هستیم. واقعاً خسته شدیم. تمام انرژی مان را سرکار برای مریض می‌گذاریم و خستگی مان را می‌بریم خانه. ما باید با این همه سختی حمایت شویم. من ۲۰ سال است کار می‌کنم اما قرار دادم هستم،»

درد دل‌های کادر درمان پایان ندارد؛ سختی‌ها و فشار کار دمار از روزگارشان درآورده. بارها تأکید می‌کنند که به همه بگو ما افسرده شده‌ایم و دیگر از نظر روحی توانی براینمان نمانده. به مردم بگو کمی رعایت کنند.

یکی از همراهان که مادر ۶۲ ساله‌اش در همین بخش بستری است با ماسک نصفه نیمه‌ای که روی صورت کشیده می‌گوید هشت روز گذشته را در بیمارستان گذرانده و دیگر تاب و توانی برایش نمانده است: «واقعاً خسته‌ام خسته. تمام پشت گوشم اگزا شده. مادرم تقریباً بهتر است. باور کنید مامان به‌خاطر سکنه‌ای که چند ماه پیش داشت چهار ماه کامل توی خانه قرنطینه بود. نمی‌دانم چطور مبتلا شد؛ شاید فیزیوتراپیش که خانه می‌آمد... به‌رحال الان درگیریم. خدا را شکر خیلی هم خوب رسیدگی کردند، اما پرستارها واقعاً خسته‌اند. نیرو کم است و از ما کمک می‌گیرند. ما هم علم و اطلاعاتی نداریم. اما با همیاری و کمک هم می‌گذاریم.

به من این روزها واقعاً سخت گذشت همسر و دو بچه دارم اما شبانه روز اینجا هستیم. چند ساعتی به خانه می‌روم دوش می‌گیرم، لباس عوض می‌کنم و دوباره برمی‌گردم»

در بیمارستان امام حسین(ع) هم مثل اغلب بیمارستان‌های کشور همه

ماسک بزن می‌گفت می‌روم در خانه‌ها کنتور بخوانم، ماسک را می‌بینند در را باز نمی‌کنند. نباید برای این‌ها فکری می‌کردند؟ شوهر من تنها کسی هم نیست که توی اداره گاز رونا گرفته، خیلی‌ها مبتلا شدند. متأسفانه من الان با دو تا بچه کوچک مجبورم بیایم بیمارستان چون همسر دستش معلولیت دارد و همه کارهایش را خودش نمی‌تواند بکند. بچه کوچک شیرخواره دارم اما هر روز اینجا در بخش کرونا هستم. بچه‌ها را می‌گذارم خانه خواهرم و می‌آیم بیمارستان. مطمئنم خودم هم مبتلا می‌شوم، اینجا محیط آلوده است. بالاخره آدم دالم حواسش به دست هایش نیست. کسی را هم ندارم جایگزین کنم. محیط آلوده است مگر می‌شود کسی را اینجا کشاند. روز اول شوهرم خیلی حالش بد بود اما الان کمی بهتر شده.»

به راهروی بخش می‌آیم؛ زن آهسته درددل می‌کند: «راستش فشاری که روی ما هست بیشتر از بیمار است. بیمار که روی تخت بیمارستان افتاده و درمان می‌شود، همراه بدبخت‌تر است. من خودم آلوده‌ام توی همین مسیر بیمارستان تا خانه هم مجبورم با مترو یا تاکسی بروم و برگردم. لباسم آلوده است، باید به اینها رسیدگی کنند.»

در ایستگاه پرستاری جمع شده‌اند اما هر کدام به دیگری می‌گوید حرف بزن. یکی‌شان می‌گوید ای خانم مگر فایده هم دارد؟ از این حرف‌ها که زیاد زده‌ایم. می‌گویم این بار با هم‌گویی شاید این بار کسی حرف دلتان را شنید.

خانم پرستار راضی می‌شود صحبت کند: «تحت فشار روحی شدید هستیم. نه فقط خودمان که این فشار روحی را به حدود خانواده هم انتقال می‌دهیم. من حدود شش ماه است خانواده‌ام را که شهرستان زندگی می‌کنند ندیده‌ام. فشار کاری زیاد است و مرخصی هم نمی‌دهند. یک بار درگیر کرونا شدم و سه هفته بدحال می‌خواهیم پروتکل‌های بهداشتی را



عکس‌ها: یوافضل تسلی / ایران

مشاهدات میدانی از آی‌سی‌یو و بخش ویژه کرونا در بیمارستان امام حسین (ع)

مرگ در می‌زند

ترانه بنی یعقوب
گزارش نویسن

است. آنها تأکید می‌کنند هرچه زودتر کارم را تمام کنم و خارج شوم و اگر هم کارم به درازا کشید، هر بیست دقیقه‌ای بخش بیرون بروم و در فضای آزاد نفس‌گیری کنم. نفس‌گیری با هواخوری طوری است که انگار از زیر آب بیرون آمده باشی. باز واژه‌ها هجوم می‌آورند؛ تنفس، تنگی نفس، کرونا، تنهایی، ونتیلاتور. یکی از کارمندان بخش روابط عمومی می‌گوید باور کنید من خیلی رعایت کردم اما باز هم مبتلا شدم، خیلی مراقب باشید.

خانم سرپرستار بخش آی‌سی‌یو اضطراری این بخش، فقط ماسک زده و لباس ایزوله هم به تن ندارد. او با خوشرویی زیاد حرف می‌زند: «می‌بینی چقدر حرکت کردن و کار کردن با این لباس‌ها سخت است؟ حالا فکر کن بچه‌های ما گاهی روزی ۱۲ تا ۱۸ ساعت مجبورند با این تجهیزات کار کنند. کادر درمان خسته‌اند. نفس‌ها دیگر تنگ شده. بچه‌ها به زور این شرایط را تحمل می‌کنند.»

برایم از شرایط ناگوار این روزها می‌گوید و هر بار به این جمله برمی‌گردد که وضع خیلی خراب است: «تخت‌ها پر است. مردم منتظر خالی شدن تخت هستند. وضع خیلی خراب است، مردم باید رعایت کنند. کادر درمان خسته‌اند. نفس‌ها دیگر تنگ شده. بچه‌ها به زور این شرایط را تحمل می‌کنند. گاهی اوقات واقعاً کادر درمان نمی‌توانند نفس بکشند و مجبور می‌شوند ماسک را بردارند. اکثر بچه‌ها در بخش ما کرونا گرفتند و خیلی اوقات بدون مرخصی و با همان مریضی کار کردند. من خودم مبتلا شدم، فقط دو روز استعلاجی رفتم چون واقعاً شلوغ است.»

– ممکن است کسی رعایت کند و باز هم به این ویروس مبتلا شود؟

– این ویروس واقعاً مرموز است. کسانی را دیده‌ام که هفت ماه از خانه بیرون نیاوده‌اند اما باز مبتلا شده‌اند. به هر حال کسی که رابط بوده و از بیرون خرید می‌کرده و بیرون را به خانه آورده، سالمندان خیلی باید مراقب باشند و کسانی که بیماری زمینهای، دیابت یا چاقی دارند.

مقابل یکی از اتاق‌ها پسر جوانی ایستاده یک ماسک آبی رنگ زده و دیگر هیچ.

مادرش با دستگاه ونتیلاتور نفس می‌کشد. شما هم که این طوری مبتلا می‌شوید؟

– می‌دانم، مطمئنم مبتلا می‌شوم اما دلم نمی‌آید. مادرم است شما بودی مادرت را رها می‌کردی؟ آدم می‌گوید به درک هر اتفاقی می‌خواهد بیفتد، بیفتد. خودش را می‌چسباند به دیوار و چشمانش پر از اشک می‌شود. سردی فضا بیشتر توی تنم می‌نشیند. چشمم خیره می‌ماند روی چرخ‌کی که پر از دارو است. روی دیوارهای سفید رنگ.

پرستار دیگری از راه می‌رسد: «تعداد مریض‌هایی که این روزها مراجعه می‌کنند خیلی بیشتر شده. مریض‌ها خیلی بدحال‌ترند. سن ابتلا پایین آمده. قبلاً بیشتر مریض‌های ما بالای ۵۰ سال بودند

اما الان بیماران زیر ۵۰ سال تعدادشان خیلی زیاد شده. تعداد شیفت‌ها و حجم کارمان هم بیشتر شده. این تعداد مریض رسیدگی بیشتری لازم دارد. از آن طرف با وسایل پیشگیری از بیماری کار کردن سخت‌تر است. همین که سن ابتلا پایین می‌آید استرس ما هم بیشتر می‌شود. خانواده‌ها هم در این شرایط بیشتر به بیمارستان مراجعه می‌کنند و استرس اضافه شدن به بیماران هم به ما فشار بیشتری می‌آورد. واقعاً پایین آمدن سن ابتلا از نظر روحی و روانی روی همه ما تأثیر گذاشته.»

می‌پرسم آیا قوانین ورود همراه بیماران کرونا تغییر کرده؟ چرا در همین بخش آی‌سی‌یو هم همراه بیمار بدون کمترین تجهیزات بیماراش را همراهی می‌کنند؟ می‌گوید: «رویکرد کلی بیمارستان در پذیرفتن همراه بیمار تغییر نکرده اما

هوشیارند و نیاز به غذا خوردن و کمک دارند، همکاران کمک بهیارمان هستند و نیازی به حضور همراه نیست.

دوباره به دستگاه ونتیلاتور و بیمارانی که گویی زیر این دستگاه بیهوش‌اند نگاهی می‌اندازم و از خانم پرستار می‌پرسم استفاده از این دستگاه همان قدر که می‌گویند دردناک است؟ می‌گوید: «واقعاً دردناک است. فکر کنید یک لوله با ضخامت خیلی زیاد که انتهای آن لوله دوباره یک بالون قرار دارد که توی پای فرد است و فشار وارد می‌کند. معمولاً به مریض‌ها داروی آرامبخش می‌دهیم که بخوابند و این درد را حس نکنند درکل پروسه دردناکی است.»

همان‌طور که توصیه شده چند دقیقه‌ای در یک محوطه باز نفسی تازه می‌کنم. لباس‌های ایزوله و لباس‌های خودم خیس عرق است. با این وضع تصور دشواری‌های هوشیارند و نیاز به غذا خوردن و کمک دارند، همکاران کمک بهیارمان هستند و نیازی به حضور همراه نیست.

مقابل یکی از اتاق‌ها پسر جوانی ایستاده یک ماسک آبی رنگ زده و دیگر هیچ. مادرش با دستگاه ونتیلاتور نفس می‌کشد. شما هم که این طوری مبتلا می‌شوید؟

– می‌دانم، مطمئنم مبتلا می‌شوم اما دلم نمی‌آید. مادرم است شما بودی مادرت را رها می‌کردی؟ آدم می‌گوید به درک هر اتفاقی می‌خواهد بیفتد، بیفتد.

خودش را می‌چسباند به دیوار و چشمانش پر از اشک می‌شود. سردی فضا بیشتر توی تنم می‌نشیند. چشمم خیره می‌ماند روی چرخ‌کی که پر از دارو است. روی دیوارهای سفید رنگ.

پرستار دیگری از راه می‌رسد: «تعداد مریض‌هایی که این روزها مراجعه می‌کنند خیلی بیشتر شده. مریض‌ها خیلی بدحال‌ترند. سن ابتلا پایین آمده. قبلاً بیشتر مریض‌های ما بالای ۵۰ سال بودند

اما الان بیماران زیر ۵۰ سال تعدادشان خیلی زیاد شده. تعداد شیفت‌ها و حجم کارمان هم بیشتر شده. این تعداد مریض رسیدگی بیشتری لازم دارد. از آن طرف با وسایل پیشگیری از بیماری کار کردن سخت‌تر است. همین که سن ابتلا پایین می‌آید استرس ما هم بیشتر می‌شود. خانواده‌ها هم در این شرایط بیشتر به بیمارستان مراجعه می‌کنند و استرس اضافه شدن به بیماران هم به ما فشار بیشتری می‌آورد. واقعاً پایین آمدن سن ابتلا از نظر روحی و روانی روی همه ما تأثیر گذاشته.»

می‌پرسم آیا قوانین ورود همراه بیماران کرونا تغییر کرده؟ چرا در همین بخش آی‌سی‌یو هم همراه بیمار بدون کمترین تجهیزات بیماراش را همراهی می‌کنند؟ می‌گوید: «رویکرد کلی بیمارستان در پذیرفتن همراه بیمار تغییر نکرده اما

گریه جواب می‌دهد: «برایم مهم نیست، من مادرم برایم مهم است. پریشب آوردم سی‌تی‌اسکن گرفتند گفتند ببر خانه خوب می‌شود. اما از دیروز پرپر می‌زند. نفسش بالا نمی‌آید. می‌گویند تخت خالی آی‌سی‌یو نداریم. کاری نمی‌کنند. من چکار کنم، تو بگو من چکار کنم! من برای مادرم چه کنم؟ خدا کمک می‌کند!» به چهره پر از رنج زن نگاهی می‌کنم؛ دخترکی که در انتظار تختی خالی برای مادرش مستاصل مانده. شاید معجزه‌ای شود. شاید... نمی‌دانم چه جوابی بدهم. حتی دلم نمی‌آید به چهره پیر و فرسوده مادرش روی تخت نگاه کنم.

راهنمایم می‌گوید: «چه کنیم تخت خالی آی‌سی‌یو نیست. ما حال این زن را می‌فهمیم اما مادرش ۸۰ سال سن دارد. تخت خالی را مجبوریم بدهیم به جوان ۲۴ ساله تا مادر ایشان.»



مقابل یکی از اتاق‌ها پسر جوانی ایستاده یک ماسک آبی رنگ زده و دیگر هیچ.

مادرش با دستگاه ونتیلاتور نفس می‌کشد. شما هم که این طوری مبتلا می‌شوید؟

می‌دانم، مطمئنم مبتلا می‌شوم اما دلم نمی‌آید. مادرم است شما بودی مادرت را رها می‌کردی؟ آدم می‌گوید به درک هر اتفاقی می‌خواهد بیفتد، بیفتد.

خودش را می‌چسباند به دیوار و چشمانش پر از اشک می‌شود. سردی فضا بیشتر توی تنم می‌نشیند. چشمم خیره می‌ماند روی چرخ‌کی که پر از دارو است. روی دیوارهای سفید رنگ.

پرستار دیگری از راه می‌رسد: «تعداد مریض‌هایی که این روزها مراجعه می‌کنند خیلی بیشتر شده. مریض‌ها خیلی بدحال‌ترند. سن ابتلا پایین آمده. قبلاً بیشتر مریض‌های ما بالای ۵۰ سال بودند

اما الان بیماران زیر ۵۰ سال تعدادشان خیلی زیاد شده. تعداد شیفت‌ها و حجم کارمان هم بیشتر شده. این تعداد مریض رسیدگی بیشتری لازم دارد. از آن طرف با وسایل پیشگیری از بیماری کار کردن سخت‌تر است. همین که سن ابتلا پایین می‌آید استرس ما هم بیشتر می‌شود. خانواده‌ها هم در این شرایط بیشتر به بیمارستان مراجعه می‌کنند و استرس اضافه شدن به بیماران هم به ما فشار بیشتری می‌آورد. واقعاً پایین آمدن سن ابتلا از نظر روحی و روانی روی همه ما تأثیر گذاشته.»

می‌پرسم آیا قوانین ورود همراه بیماران کرونا تغییر کرده؟ چرا برای کارمندانیش فکری نمی‌کند؟ من به همسرم می‌گفتم

رعایت کنند. این روزها بیماری بیشتر شده. توی پیک اول، بخش ما گرفتار نبود. پیک دوم از اواخر خرداد ماه شروع شد. الان پیک سوم شروع شده و وضع خراب است. قبلاً از تاسوعا و عاشورا ورود مریض‌ها کم شد اما بعد یک مرتبه ورودی‌ها دوباره زیاد شد. باورث نمی‌شود چقدر افسرده شده‌ایم و بی‌دلیل گریه می‌کنیم. خسته می‌کند. از یک جایی به بعد دیگر واقعاً می‌بری.»

پرستار دیگری با بغض حرف می‌زند: «الان هشت ماه است درگیر کرونا هستیم. متأسفانه روزبه‌روز تعداد مریض‌ها بیشتر می‌شود. خستگی پرسنل بیشتر شده. همه دچار افسردگی شده‌اند. مسئولان حتی به‌لحاظ مالی به فکر پرسنل نیستند دست‌کم مردم رعایت کنند تا لااقل کمی حجم کار ما کمتر شود. امیدواریم این بیماری زودتر ریشه‌ش کن شود اما تا آن موقع جز رعایت کردن کار دیگری نمی‌شود کرد.» مردی که بهیار است و لباس ایزوله به تن دارد، بیماران بدحال مبتلا را



بخش‌های درمان درگیر کرونا هستند؛ از بخش خدمات گرفته تا دکتر و پرستار و راننده و حتی مسئول آسانسور بیمارستان که به قول خودش شاید کمتر به چشم بیاید اما ساعت‌های طولانی را در یک فضای بسته و کوچک می‌گذرانند. در فضایی که بارها بیماران کووید۱۹ در آن جابه‌جا می‌شوند. یک لایه ماسک معمولی زده و حال و حوصله تجهیزات جدی‌تر را ندارد: «از صبح تا ۱۱ شب در همین فضای بسته‌ام و بیمار کرونایی جابه‌جا می‌کنم. ماسک ان‌۹۵ نمی‌زنم چون نفسم می‌گیرد. فضای اینجا به اندازه کافی بسته هست. خانم خدا به داد همه ما برسد.»

به فضای باز بیمارستان برمی‌گردم. نور خورشید توی صورتم می‌افتد. سر و صورت خیسم را پاک می‌کنم و به فضای نیمه تاریک اتاق آی‌سی‌یو فکر می‌کنم، به نفس‌های به‌شماره افتاده، به ونتیلاتور و همه آنچه ماه‌هاست زندگی متفاوتی برایمان ساخته. به کرونا که از تنهایی، درد و نفس کشیدن و مرگ هم مفهومی جدید ساخته است.